



درس فراهی فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۷ آبان ۱۳۹۹

موضوع جزئی: مسئله ۱۹ - حکم نظر زن به مرد - ادله جواز: دلیل اول (روایات) و بررسی آن

مصادف با: ۱۱ ربیع الاول ۱۴۴۲

سال سوم

جلسه: ۲۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ادله عدم جواز نظر زن به مرد نامحرم و بیگانه ذکر شد. معلوم شد هیچ یک از این سه دلیل نمی‌تواند عدم جواز را اثبات کند.

ادله جواز

مقدمه

در مقابل، ادله و شواهدی بر جواز وجود دارد که باید اینها را بررسی کنیم. قبل از آن که این ادله را ذکر کنیم، تذکر این نکته را لازم می‌دانم که وقتی سخن از جواز به میان می‌آوریم، این یک دامنه وسیع‌تری نسبت به فرض قبلی دارد. مدعا در عدم جواز نظر به مرد این بود که مطلقاً زن نمی‌تواند به مرد نگاه کند؛ نهایت این بود که با آن ادله می‌خواستند عدم جواز را ثابت کنند و بعد اگر دلیلی بر استثنا پیدا شد، آن‌گاه وجه و کفین را استثنا کنند. ولی عمده‌تاً آنچه ذکر شد از اجماع یا روایات یا آیه، در واقع در مقام اثبات این بود که مطلقاً نظر به مرد جایز نیست حتی الوجه و الکفین.

اما وقتی سراغ جواز می‌آییم، جواز در واقع شامل طیف‌های مختلفی می‌شود. وقتی جواز می‌گوییم، منظور استثنا وجه و کفین از عموم حرمت نظر به مرد نیست؛ وقتی می‌گویید جواز، منظور بیش از این است. بحث جواز نظر که پیش می‌آید، این می‌تواند شامل سر هم شود؛ می‌تواند شامل گردن شود و قدمین را هم دربرگیرد؛ یا حتی بالاتر، مثلاً در یک نگاه حداکثری که البته کمتر به آن کسی قائل شده، جواز نظر به غیر مابین السرة و الركبة، یعنی حتی سینه، شکم، ساق پا، این را هم دربرگیرد. یک پله بالاتر هم هست و آن اینکه بگوییم نظر به مرد از ناحیه زن جایز است الا العورتین؛ یعنی شکم و ران و همه اینها جزء محدوده جواز قرار بگیرد.

لذا عنایت داشته باشید که وقتی سخن از ادله جواز می‌شود، طیف‌های مختلفی از قائلین به جواز را دربرمی‌گیرد. یعنی مثلاً بعضی از کسانی که قائل به جواز نظر به وجه و کفین هستند، به بعضی از این ادله تمسک کرده‌اند. برخی از کسانی که قائل به جواز نظر به وجه و کفین و رأس و قدمین هستند، به بعضی از این ادله تمسک کرده‌اند. ادله را ذکر خواهیم کرد و بعد باید بررسی کنیم و ببینیم مقتضای این ادله چیست؛ واقعاً محدوده جواز چقدر است؟

چند دلیل اینجا قابل ذکر است. یکی دو روایت است و یک استدلالی هم مرحوم آقای خویی مطرح کرده است و نیز مسأله سیره. تقریباً سه دلیل در اینجا می‌توانیم ذکر کنیم. ما فعلاً دلیل اول که روایات است را بررسی می‌کنیم تا ببینیم این روایات چه اقتضایی دارد.

سؤال: با توجه به اینکه ادله عدم جواز مورد قبول واقع نشد، آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که در اینجا اصل حکم به جواز است.

استاد: این یک مسأله دیگری است؛ اینکه اگر نهایتاً در همه این ادله شک کنیم، اصل چه اقتضایی دارد، بعداً اشاره خواهیم کرد.

دلیل اول: روایات

یک روایتی است از علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر (ع)؛ منتهی اینها دو روایت است. در وسائل اینها را به عنوان دو روایت آورده و از کتاب جعفریات هم که صاحب وسائل نقل کرده، در آنجا هم به عنوان دو روایت آمده است. البته راوی هم ظاهراً در هر دو یکی است. اینکه اینها در یک مجلس سؤال شده و یک روایت محسوب شود یا دو روایت، به نظر می‌رسد یک روایت است که اینها را علی بن جعفر تفکیک کرده و طبیعتاً صاحب وسائل هم به تبع او تفکیک کرده است.

روایت اول

«عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ يَكُونُ بِهَا الْجُرْحُ فِي فَخِذِهَا أَوْ بَطْنِهَا أَوْ عَضُدِهَا هَلْ يَصْلُحُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ يُعَالِجُهُ قَالَ لَا»^۱ علی بن جعفر می‌گوید از برادرم موسی بن جعفر (ع) سؤال کردم که زنی است که در ران یا شکم یا بازوی او جراحی وجود دارد؛ آیا مرد می‌تواند برای معالجه به آن قسمت از بدن زن نظر کند؟ امام (ع) فرمود: نه.

به دنبال این، حدیث دیگری آمده که روایت چهارم همین باب در کتاب وسائل الشیعة است و در کتاب علی بن جعفر هم به عنوان روایت بعدی ذکر شده و متصل به این روایت نیست. روایت چنین است: «وَسَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ بِبَطْنِ فَخِذِهِ أَوْ أَلْيَةِ الْجُرْحِ هَلْ يَصْلُحُ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ وَتُدَاوِيَهُ قَالَ إِذَا لَمْ يَكُنْ عَوْرَةً فَلَا بَأْسَ»^۲ اینکه می‌گوید «و سألته» و اینکه در ابتدای جمله حرف «و» آمده، مشعر به آن است که در ادامه همان قبلی است؛ هر چند ممکن است دو تا باشند. علی بن جعفر می‌گوید من از مردی سؤال کردم که در ران و باسن او جرح وجود دارد؛ آیا زن می‌تواند به این قسمت نگاه کند و او را مداوا کند؟ حضرت فرموده: اگر عورت نباشد، اشکالی ندارد.

استدلال به این روایت به این بخش است که می‌گویند وقتی از نگاه به ران و باسن سؤال شد که آیا زن می‌تواند برای مداوا نگاه کند، امام (ع) فرمودند که اگر به عورت نرسد و جزئی از عورت نباشد، اشکالی ندارد. بالاخره چون ران و الیتین به نوعی در محدوده نزدیک به عورت قرار می‌گیرند، لذا امام (ع) فرموده باید به گونه‌ای باشد که نظر به عورت واقع نشود. **إن قلت:** اینجا ممکن است کسی گمان کند که این روایت اساساً ناظر به فرض ضرورت است؛ یعنی بگوید از باب اضطرار امام (ع) فرموده‌اند مرد می‌تواند به زن نگاه کند آن هم برای معالجه. ضرورت معالجه و مداوا اقتضا کرده جواز نظر را. لذا دیگر قابل استدلال نیست.

قلت: به نظر می‌رسد که منظور ضرورت نیست و حمل این روایت بر ضرورت وجهی ندارد. به دلیل اینکه اگر مسأله ضرورت مطرح باشد، چرا در مورد زن امام (ع) حکم به عدم جواز کرده‌اند؟ اگر ضرورت باشد، آن هم جایز است.

۱. مسائل علی بن جعفر، ص ۱۶۶، ح ۲۶۸؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۳۳، باب ۱۳۰ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۳.

۲. مسائل علی بن جعفر، ص ۱۶۶، ح ۲۶۹؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۳۳، باب ۱۳۰ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۴.

سؤال: این حرف شما در صورتی است که اینها یک روایت باشند.

استاد: عرض شد که ظن ما این است که اینها یک روایت هستند.

بر فرض که اینها یک روایت باشند، اگر مسأله ضرورت است چرا امام(ع) در مورد زن حکم به عدم جواز کرده است. به علاوه، اگر مسأله ضرورت باشد، چرا امام(ع) فرموده «إِذَا لَمْ يَكُنْ عَوْرَةً»؛ چون اگر ضرورت باشد، حتی نظر به عورت هم جایز می‌شود و دیگر وجهی برای استثنا نیست. در روایت اول همین باب که صاحب وسائل از ابی حمزه از امام باقر(ع) نقل کرده و ما این روایت را قبلاً خوانده‌ایم آمده: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ يُصِيبُهَا الْبَلَاءُ فِي جَسَدِهَا إِمَّا كَسْرٌ وَإِمَّا جُرْحٌ فِي مَكَانٍ لَا يَصْلُحُ النَّظَرُ إِلَيْهِ يَكُونُ الرَّجُلُ أَرْقَقَ بَعْلَاجِهِ مِنَ النِّسَاءِ أَوْ يَصْلُحُ لَهُ النَّظَرُ إِلَيْهَا قَالَ إِذَا اضْطُرَّتْ إِلَيْهِ فَلْيُعَالَجْهَا إِنْ شَاءَتْ»^۱ اینجا یک بحثی دارد که اگر آن زن اضطرار پیدا کرد، اگر خواست می‌تواند او را معالجه کند. قبلاً هم عرض شد که مسأله اضطرار مسأله‌ای است که بحثی در جواز آن نیست؛ پس چرا امام(ع) در اینجا فرمود: «إِذَا لَمْ يَكُنْ عَوْرَةً فَلَا بَأْسَ». پس معلوم می‌شود که اینجا مسأله اضطرار مطرح نیست.

سؤال: طبیعتاً برای معالجه نظر به تنهایی کافی نیست و لمس هم انجام می‌شود.

استاد: ممکن است شما بگویید که عادتاً و عرفاً چنین ملازمه‌ای وجود دارد، ولی گاهی هم ممکن است علاج بدون لمس صورت بگیرد. مثلاً نگاه کند و بعد دارو تجویز کند.

پس اینکه این را حمل بر اضطرار کنیم، به نظر می‌رسد که درست نیست. لذا این خیلی دامنه را وسیع می‌کند. یعنی دست، وجه، سر و گردن، سینه و شکم، ساق پا، همه را دربرمی‌گیرد.

إن قلت: ممکن است گفته شود این روایت ناظر به زن محرمی است که می‌خواهد یکی از محارم را مداوا کند. یعنی از «إِذَا لَمْ يَكُنْ عَوْرَةً» استفاده شود که منظور زنان محرم است؛ مثلاً یک خواهری می‌خواهد برادرش را مداوا کند؛ آیا می‌تواند به شکم و ران او نگاه کند؟ حضرت فرموده‌اند «إِذَا لَمْ يَكُنْ عَوْرَةً فَلَا بَأْسَ». این در حد یک احتمال قابل ذکر است.

قلت: واقع این است که ظاهر این روایت اطلاق دارد، چون می‌گوید «هل يصلح للمرأة»؛ اگر منظور بود، مثلاً باید می‌گفت «المرأة ذات محرم» یا به یک نوعی این محرمیت را می‌رساند. ظاهر روایت با این احتمال سازگار نیست.

سؤال:

استاد: ممکن است در مورد زن حضرت فرموده باشد مرد محرم نمی‌تواند به ران و بطن و بازوی زن محرم نگاه کند؛ هیچ الزامی ندارد. اینکه ما روایات دیگری داریم که جایز هست یا نیست، بحث دیگری است. اینجا روایت می‌گوید «لا» مثلاً در مورد زن ولو مرد محرم باشد، نگاه نکند. آن نمی‌تواند قرینه بر این باشد.

پس این روایت از نظر دلالت مشکلی ندارد.

بررسی دلیل اول

اما مشکل در سند این روایت است. این روایت در مسائل علی بن جعفر ذکر شده است. در مورد مسائل علی بن جعفر اختلاف است؛ برخی مثل مرحوم آقای خویی سند آن را معتبر می‌دانند. یعنی می‌گویند مسائل علی بن جعفر بر طبق سند شیخ حر

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۳۳، باب ۱۳۰ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۱.

عاملی به کتاب علی بن جعفر درست است، لذا روایات این کتاب را صحیح می‌دانند. اگر کسی این مبنا را نپذیرد - چه اینکه برخی این را قبول ندارند - دیگر قابل استدلال نیست ولی اگر ما سند این روایت را معتبر بدانیم، این معنایش معلوم است؛ منتهی یک مسأله در اینجا وجود دارد و آن اینکه چه تفسیری از عورت ارائه دهیم. مرحوم آقای خوبی در مورد مرد مابین السرة و الركبة را عورت یا حکماً عورت حساب می‌کنند. این برمی‌گردد به تفسیر از عورت که منظور از عورت چیست؛ عورت بالنسبة الى الرجل چه معنا و مفهومی دارد. نهایتش اگر مابین السرة و الركبة را هم عورت محسوب کنیم، طبق این بیان نظر به بقیه اعضای مرد جایز است.

منتهی فقط باید توجه داشت که درست است مسأله ضرورت در کار نیست و روایت اصلاً نظر به ضرورت ندارد، ولی تداوی و معالجه یک غرض عقلایی برای این نظر است. یک وقت می‌گوییم زن می‌تواند به مرد غریبه نگاه کند در حالی که هیچ حاجتی در کار نیست؛ حاجت غیر از اضطرار است. ما اگر اضطرار را هم نفی کنیم، ظهور روایت در حاجت را نمی‌توانیم نفی کنیم. یعنی در واقع این روایت کأن این را می‌خواهد بگوید که بله، زن می‌تواند به اعضای بدن مرد غیر العورة - با آن تفسیر موسع - نگاه کند، اما بدون غرض و بدون نیاز، به عبارت دیگر نگاه استقلالی بخواهد داشته باشد، از این روایت جوازش استفاده نمی‌شود. آن چیزی که از روایت استفاده می‌شود جواز النظر الآلی؛ یعنی برای یک کاری بالاخره برای معالجه و چیزهایی شبیه این؛ مثلاً برای خرید و فروش، برای تعلم. یعنی یک غرض عقلایی برای این نظر بتوانیم تصور کنیم؛ از این مطلق جواز ولو لم یکن لغرض عقلایی ولو لم یکن لحاجة استفاده نمی‌شود.

چون امروز چهارشنبه است، بررسی روایت دوم و سایر ادله را در جلسات آینده بیان خواهیم کرد.

بحث رساله الحقوق

بحث ما در حق نفس انسان بر خودش بود؛ حق الانسان علی نفسه. گفتیم برای اینکه ما این حق را بشناسیم، باید نفس انسانی را بشناسیم؛ شناخت نفس انسانی متوقف بر شناخت غایت خلقت انسان است، و شناخت غایت خلقت انسان متوقف بر معرفت کمال انسانی است. لذا دو پرسش اساسی در اینجا وجود دارد: ۱. اینکه کمال انسانی در چیست؟ البته به این سؤال در جلسات گذشته پاسخ دادیم. ۲. چگونه می‌توان به این کمال رسید؟

راه رسیدن به کمال انسانی

راه رسیدن به کمال انسانی متقوم به سه رکن است؛ یک مثلثی که اضلاع سه‌گانه آن باید با هم باشند تا این راه را انسان طی کند. ۱. فطرت، ۲. نقشه راه، ۳. راهنما. این سه با هم اگر باشند می‌توانند کمال انسان را تضمین کنند. خلل در هر یک از این سه رکن انسان را از رسیدن به آن هدف و مقصد باز می‌دارد. یعنی خداوند متعال انسان را که خلق کرد، غایتی برای آن قرار داد و همه ابزارهای لازم برای وصول به آن مقصد را هم مهیا کرد.

رکن اول: فطرت

اولین رکن، فطرت است: «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۱ این فطرتی که خداوند انسان را بر آن خلق کرد فطرت کمال‌جویی است که از آن به فطرت مخموره تعبیر می‌کنند؛ همان فطرتی که در نهاد انسان قرار داده شده و مخمر در وجود

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

انسان است. فطرت مخموره یک بُعد و جنبه اصلی دارد و یک جنبه تبعی. جنبه اصلی آن عشق به کمال و خیر است که نامش را فطرت اصلی می‌گذارند که عبارت از همان بایدها و امرها است. فطرت دیگر که تبعی است، فطرت تنفر از نقص و انزجار از شرّ و شقاوت است که نبایدها و نهی‌هاست. آن فطرتی که انسان‌ها بر آن خلق شده‌اند، این است؛ عشق به کمال مطلق و خیر؛ نفرت از نقص و انزجار از شر. یکی از این فطرت‌ها اصلی است و به تبع عشق به کمال مطلق، تنفر از نقص و انزجار از شر در وجود انسان قرار داده شده است.

منتهی این فطرت مادامی که وارد در عالم طبیعت نشده و انس با طبیعت پیدا نکرده، مشکلی برایش پیش نمی‌آید؛ ولی وقتی به عالم طبیعت هبوط می‌کند، این باعث می‌شود که این فطرت محجوب به حجاب طبیعت است. این فطرت در عالم طبیعت تبدیل می‌شود به فطرت محجوبه. پس کأن فطرت مخموره بر دو قسم است؛ یکی فطرت مخموره غیر محجوبه است و این وقتی است که با عالم طبیعت و ماده مأنوس نشده است؛ ولی وقتی که در طبیعت قرار می‌گیرد، با حجاب طبیعت محجوب می‌شود، آن وقت اتفاقی که می‌افتد این است که این فطرت به واسطه انس با طبیعت در تطبیق اشتباه می‌کند و برایش توهم پیش می‌آید. والا این کمال‌جویی و میل به کمال مطلق، تنفر و انزجار از نقص را همه انسان‌ها در این عالم دارند. شما هیچ کسی را پیدا نمی‌کنید که از کمال بدش بیاید؛ آن کسی که به دنبال ثروت بی‌پایان است، او هم دنبال کمال است ولی کمال مطلق را در ثروت می‌بیند. یک کسی کمال مطلق را در قدرت، دیگری در شهرت و یکی در شهوت می‌بیند. حجاب طبیعت و انس انسان با آنچه که پیرامون او وجود دارد و آنچه که می‌بیند و برایش محسوس است، باعث می‌شود در تطبیق آن کمال با این امور اشتباه کند و اینها را کمال مطلق می‌پندارد. به قول امام(ره) که می‌فرمود آقای رئیس‌جمهور امریکا هم با اینکه خودش نمی‌فهمد، دنبال خداست؛ او دنبال کمال مطلق است و کمال مطلق را در قدرت برتر و مطلق در این عالم می‌بیند، منتهی فکر می‌کند که این همان کمال مطلق است، در حالی که اشتباه او همین‌جا است. این اشتباهاتی که برای انسان پیش می‌آید، بخش عمده آن به خاطر واقع شدن در عالم طبیعت است و یک بخشی از آن هم تربیت نادرست است. اگر انسان در عالم طبیعت آنطور که باید و شاید تحت تربیت قرار نگیرد و رشد نکند، روز به روز بر این اشتباه او افزوده می‌شود و عمق پیدا می‌کند. یعنی سراغ چیزهایی می‌رود که فکر می‌کند کمال هستند، در حالی که کمال نیستند. با اینکه تنفر و انزجار از نقص و شر دارد، اما در تطبیق اشتباه می‌کند؛ اموری را که شر هستند بر خودش هموار می‌کند، در حالی که فکر می‌کند کمال است. همه مشکلات بشر ناشی از این اشتباهی است که در تطبیق می‌کند، والا فطرت اصلی انسان، میل به کمال مطلق است و فطرت تبعی انسان، تنفر از نقص و انزجار از شر است، همه این را دارند؛ بدترین آدم‌ها هم این فطرت را دارند، منتهی از آنچه که باید برای تشخیص اشتباه داشته باشند دور می‌شوند.

رکن دوم: نقشه راه (دین)

اینجا نقش دین اهمیت خودش را آشکار می‌کند. یعنی در عالم ماده و طبیعت به واسطه همین حجابی که برای انسان در عالم طبیعت پیش می‌آید و انسی که در عالم ماده برای او حاصل می‌شود، نیاز به تربیت دارد، نیاز به نقشه راه دارد، نیاز به ترسیم چگونگی زندگی کردن در این عالم دارد تا گرفتار آن اشتباه در تطبیق نشود. اینجاست که به او می‌گویند مواظب باش که گرفتار چه چیزی نشوی، چه چیزی رهن است و چه چیزی رهنز نیست. تمام حرکات و سکنات انسان در یک

چهارچوب قرار می‌گیرد و ضابطه‌مند می‌شود و هشدار داده می‌شود که راه این است و بقیه بیراهه است. این کارها تو را به بیراهه می‌برد و این کارها تو را در راه نگه می‌دارد. نه فقط کارها و افعال، این حالات تو را به بیراهه می‌برد، این حالات تو را در راه نگه می‌دارد. می‌گوید اگر تابع شهوت شوی به بیراهه رفته‌ای؛ مراقب باش تا در دام شهوت نیفتی، در دام غضب نیفتی، در دام وهم گرفتار نشوی. هم کردار، هم گفتار و هم پندار انسان؛ هم کارها و هم حالات نفسانی و هم باورهای ذهنی، به همه اینها جهت می‌دهد. اینکه دین در دایره اخلاق و اعتقادات و احکام برنامه دارد و راه‌ورسم زندگی را تعیین می‌کند، اینها همه برای این است که انسان آن فطرت اصلی و تبعی خودش را درست به کار بگیرد و آن سرمایه را در مسیر خودش قرار دهد. در واقع دین یک نقشه راه است و برای این است که انسان در این مسیر اشتباه در تطبیق نکند؛ جنس بدلی او را به عنوان یک جنس اصلی به سمت خودش جذب نکند.

رکن سوم: راهنما (انسان کامل)

این هم به تنهایی کافی نیست؛ علاوه بر نقشه راه، نیاز به راهنما و هادی هم دارد. انسان کامل کسی است که آن سرمایه را به نحو احسن با این نقشه راه به کار گرفته و این راه را پیموده و به مقصد رسیده و این تابلوی زندگی انسان است. ائمه معصومین (ع) و انبیا هادیان و راهنمایانی هستند که انسان را در این مسیر راهنمایی می‌کنند. نقشه راه به تنهایی کافی نیست؛ کسی بگوید قطب‌نما در وجود من هست و یک قطب‌نما هم در بیرون به من داده‌اند و من خودم این مسیر را می‌روم؛ اگر این چنین بود قطعاً نیازی به ارسال رسل و اینکه انبیا را بفرستد تا این نقشه را تبیین کنند نبود؛ این نقشه نیاز به تبیین دارد و این نقشه باید در وجود یکی تجسم پیدا کند و یک نمونه عینی در برابر دیدگان بشر قرار بگیرد که مقصد خودش را بشناسد؛ والا یک مقصد مبهمی بود که نمی‌دانست سرانجامش چه می‌شود. اگر دین در وجود یک انسان پیاده نشده بود و اگر دینداری در وجود یک انسان مادی در این دنیا تجسم پیدا نکرده بود، انسان گمگشته با فطرت محجوبه‌اش که به شدت در حجاب دنیا گرفتار است، چه تصویری از انسان ایده‌آل و متعالی داشت و به کدام سمت و سو می‌خواست حرکت کند؟! من در حدی که ارتباط این سه ضلع را بیان کنم، عرض می‌کنم و در مقام بیان فلسفه وجودی انسان کامل نیستم. می‌خواهم عرض کنم که این سه رکن راه رسیدن انسان به کمال انسانی است و لاغیر. هیچ راه دیگری هم وجود ندارد. انسان باید فطرت را از زنگارها پاک کند؛ توجه به نور فطرت خود بکند؛ به ندای فطرت خود و به دعوت آن اهمیت بدهد. وجدان یک شعبه‌ای از فطرت انسان است؛ آنجایی که وجدان انسان آدم را به خاطر یک کاری سرزنش می‌کند، انسان به آن صدا گوش بدهد. پس رکن اول فطرت آدمی است.

رکن دوم، تقید به آداب شریعت و پایبندی به معارف حقه الهیه، آگاهی و دانایی و تطهیر و تزکیه نفس است. تقید به آداب و عبادات، تزکیه باطنی و تطهیر باطن، تزکیه نفس، پاک کردن خویشتن از رذایل اخلاقی مثل کبر و حسد و غرور. و معرفت؛ هر چه دایره معرفت انسان بیشتر شود، امکان وصول بیشتر است.

رکن سوم، پیروی و توجه به هادی و راهنما و انسان کامل است که در زمان حاضر وجود مقدس ولی عصر حجة‌بن‌الحسن العسکری (ع) است. اینکه او محور و قطب است و قطب‌نما به دست اوست و باید به این وجود شریف توجه کرد به عنوان هادی و راهنما. گاهی می‌بینیم یک کسی تمام عمر، هدفش را این قرار می‌دهد که من امام زمان (ع) را ببینم؛ این خیلی

خوب است، ولی مهم‌تر از دیدن امام زمان(ع) این است که او هادی و راهنما باشد و ما پیرو باشیم، و این راه و رسم دارد. به هر حال راه رسیدن به کمال انسانی این سه رکن است و این سه مسأله حتماً باید مورد توجه قرار بگیرد تا آن حقّ نفس انسان ادا شود.

«والحمد لله رب العالمین»